



شکست امپریالیزم در ویتنام



است، این تضاد با ضرورت حل تکالیفی که در کشورهای دیگر روی میسر رفتند توسط انقلاب بورژوازی حل گردیده اند، در هم می آمیزد: یعنی بسا استقلال و وحدت ملی، آزادی دهقانان از قید و بند استثمار فئودالی و شبه فئودالی، ولی دقیقاً بعزت این ترکیب تکالیفی که انقلاب هند و چین با آن روبرو بود، انتخاب "انقلاب سوسیالیستی یا توحش" تجلی بویژه مؤثری پیدا نمود.

توحش توسط غنی ترین قدرت جهان - بشکل بیماریانهای دسته جمعی، از بین بردن شیمیائی نباتات، قفس های ببر برای زندانیان سیاسی، و مواد مخدره و فحشاء به مقیاسی بی سابقه - تدارک دیده شد. این درنده خوشی امپریالیزم علیه توده های ویتنامی از آن جهت اوج می گرفت که آنان مرتکب این معصیت گشته بودند که در مقابل برتری تسلیحات یانگی سر تعظیم فرود نیاورده و خود را به شکست نسپرده بودند.

- تجدید تولید خود بخودی توسط مکانیزم بازار و قبول این مکانیزم به ثابته امری طبیعی یا احترازان پذیر، نود درصد نقطه انکای حاکمیت طبقاتی بورژوازی جهانی را تشکیل می دهد. کارگران با فروش نیروی کار خود، خرید ضروریات زندگی، و تولید برای کارفرمایان علاوه بر ارزش اضافی و انباشت سرمایه، مناسبات اجتماعی را نیز تولید می کنند که آنان را به ادامه فروش نیروی کار خود، به مزد بگیر باقی ماندن وادار می نماید.

اما زمانی که بخش عمده ای از استثمار شوندگان می گویند "کافیست!" زمانی که آنان پذیرش اختناق، نابرابری و بی عدالتی را بعنوان امری اجتناب ناپذیر رد می کنند، زمانی که دسته جمعی بر علیه جامعه استثمارگری طغیان می نمایند، آنوقت قلمروی سرمایه ژرف تر از ده ها بحران اقتصادی پلرزه در می آید. زیرا در آن موقع حکمرانی سرمایه دیگر قادر نیست پایه خود را بر اساس عوامل خود بخودی اقتصادی قرار دهد. برای ابقای حاکمیت خود می بایست به جور و تعدی غیر اقتصادی، به ترور، برایان متوسل گردد. در آن موقع سرمایه سعی می کند به ستم، یندگان درسی آن چنان خونین و آن چنان درخوف و وحشت منقاند کننده ای بداند که آنان قبل از این که جرأت ارتکاب جرم خیانت علیه سرمایه را بار

جنگ داخلی در ویتنام و سعی امپریالیزم آمریکا در تعیین سرنوشت آن از طریق مداخله نظامی ضد انقلابی، بیش از یک دهه بر اوضاع جهانی حکم فرما بود. این صرفاً نتیجه این واقعیت نبود که این جنگ عامل حکم فرما بر سیاست بین المللی، داخلی، نظامی، و حتی اتحادی اقتصادی و مالی ایالات متحده، بزرگترین قدرت کاپیتالیستی در جهان بود. بیش از هر چیز، نتیجه این واقعیت بود که جنگ هند و چین، همانند نورافکن نیرومندی، تغییری را که در مقیاس جهانی در تناسب نیروها رویداده است عیان می نمود. علاوه بر این، این دگرگونی ها را در آگاهی هشیارترین نمایندگان طبقات اصلی متخاصم و بخش هایی از طبقات در جهان امروزه، حگ گرداند.

بچه دلیل جنگ نهاجمی؟



ما جنگ ویتنام را تعدد آیک جنگ در اصل داخلی می نامیم که امپریالیزم آمریکا در آن دخالت نمود. این تعریف برانگیزنده، خشم تمام کسانی است، که از زوایای گوناگون، اذعان ندارند که درد نیایی که زندگی می کنیم، تضاد آشتی ناپذیر کار و سرمایه حکم فرماست، تضادی که بحران های تاریخی سیستم سرمایه داری، که با جنگ جهانی اول آغاز گشت، موجب شدیدترین تجلی آن می گردد، و تنها امکان دوسرنوشت نهایی را باز می گذارد: پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی یا سقوط انسانیت به توحش. طریقه مشخصی که این تضاد خود را عیان می سازد، در هر بخش و کشور دنیا می تواند متفاوت باشد. در کشورهای شبه مستعمره، که قانون انکشاف مرکب و ناموزون تحمیل گشته امپریالیزم در آن ها غالب

دگر بخود بدهند برای يك يا دو نسل در تردید و دودلی بسر خواهند برد .

این چنین بود مفهوم تاریخی کشتار مدافعان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ ، چنین بود مفهوم تاریخی ترور نازی ها و جنگ داخلی اسپانیا و چنین بود مفهوم تاریخی جنگ تهاجمی امپریالیزم آمریکا علیه انقلاب هندوچین .

امروزه در ایالات متحده ، جانداران لیبرال در شگفت اند که آیا این [جنگ] نوعی نمایش شیرین کاری ، يك شوخی سیاسی زشت نبود . آنان می گویند جانسون " دهاتی " ، نیکسون " کلاه بردار " ، یا حتی دستگاه " شیطان صفت " سیا را مسؤول مداخله در ویتنام قلمداد کنند . ولی تاریخ بآنان اجازه نخواهد داد که وجدان ناراحت خود را به بهای چند سربلای فرومایه ، سبکبار سازند . تصمیم مداخله در جنگ داخلی ویتنام توسط رئیس جمهور " کبیر " " لیبرال " جان اف- کندی گرفته شد و از جانب سرگل بورژوازی انحصاری ایالات متحده ، شامل برگزیده ترین مشاوران تحصیل کرده مطرح ، تصمیم گرفته و تصویب شد . این يك تصمیم سنجیده بود که بر اساس تجزیه و تحلیلی از تحولات جهان که کاملاً روشن کننده فحوای مداخله می باشد ، گرفته شد : به انقلابی و توده های جهان نشان دادن قیمتی که آنان می بایست در مقابل هر نوع تلاش بمنظور اعتراض به نظام بورژوازی در هر جاکه به نیروی خود با- قیست ، بپردازند .

برای درك این امر کافیست که زمان دقیق تصمیم گیری مداخله را بیاد آوریم : درست بعد از استحکام انقلاب در کوبا ، جایی که رژیم بورژوازی و حامیان آمریکای شمالی آن تقریباً غافلگیرانه جاروب گشتند . واشنگتن بدین سان باستاننای شکست تیره بخت پلایا ژرن* ، فرصت کافی برای مداخله نداشت . اسناد بر این امر گواهی می دهند : امری که انگیزه مداخله در ویتنام بود ، ترس از بسط پیدا نمودن طغیان های انقلابی از نوعی که به دین بین فومجرگشت و قیام هائی شبیه انقلابات الجزیره و کوبا در سراسر دنیا بود ؛ این ترس بیشتر از واهمه از دست دادن پیاپی موقعیت کاپیتالیستی در خود آسیای جنوب شرقی بود .

باین باید يك دلیل اضافی ، پیشامدی و " منطقه ای " برای تشدید حملات ، که در زمان حکومت جانسون صورت گرفت ، اضافه نمود . دریکی از بزرگترین و بالقوه ثروتمند ترین کشورهای شبه مستعمره جهان ، اندونزی ، طی دوره ۶۵-۱۹۶۴ ، بحرانی پیشا انقلابی تکوین یافته بود ، بحرانی که به " تئوری دومینو " محتوی بسیار ملموسی می بخشید . پیروزی سربخیز انقلاب ویتنام ، می توانست اندونزی را بسرعت بسوی قیام پیروزمند کارگران و دهقانان به پیش ببرد . اثر عملی تشدید حملات جانسون در هندوچین تقویت اراده ضد انقلاب اندونزی بود . این راه را برای کودتا و کشتار خونین اکتبر ۱۹۶۵ هموار ساخت .

و بالاخره ، بمنزله عکس العملی در مقابل کمکی که جمهوری دمکراتیک ویتنام به انقلاب در ویتنام جنوبی می کرد ، حکومت جانسون ، حداقل در سالهای ۱۹۶۸-۱۹۶۵ قصد تکمیلی ، انهدام این دولت کارگری را نمود ، یعنی انقلاب را " عقب نشاندن " و مرز دنیای آزاد برای استثمار کاپیتالیستی را گسترده نمودن .



شکست جنگ ضد انقلابی

دخالت نظامی امپریالیزم در هندوچین به شکست کامل سیاسی ، نظامی و اجتماعی ختم گردید . رژیم های بورژوازی در هندوچین متلاشی گردید . امپریالیزم آمریکا به جلوگیری از پیروزی نیروهای انقلابی توفیق نیافت . حال صرفاً سألکه زمان است قبل از آن که دولت کارگری که اینک در ویتنام جنوبی در حال بنا شدن است ، بطور قاطع مستقر گردد و قبل از آن که اتحاد مجدد کشور از طریق ادغام ویتنام جنوبی با ویتنام شمالی انجام پذیرد .

با اینهمه ، اگرچه مداخله امپریالیزم در جامعه عمل پوشانیده شد هدف آنی خود با شکست مواجه گشت . مرعوب ساختن توده های ویتنامی و توقف پیشروی آنان در مسیر آزادی ملی و اجتماعی - ولی موفق به کسب منافعی چند در مقیاس جهانی گردید . خون بهای عظیمی که انقلابی ویتنامی و اداریه پرداخت آن شدند ، آن چنان اثری در مرعوب ساختن توده های مردم کشورهای شبه مستعمره یا امپریالیستی نداشت تا بسز بخش های واجد اهمیتی از جنبش کارگری جهانی رفرمیستی یا نورفرمیستی مداخله ایالات متحده اقدامات ضد انقلابی در آسیا ، افریقا ، و امریکای لاتین را تسهیل نمود . این عمدتاً نتیجه مخاطره تاکتیکی ای بود که امپریالیزم توانست آنرا با موفقیت طی کند : یعنی قادر بود نیروهای خود را در ویتنام متمرکز سازد بدون اینکه نیروهای ضد امپریالیستی چندان از تضعیف توانائی مداخله آن در نقاط دیگر دنیا استفاده نمایند .

چه [گوارا] چگونگی موقعیت را درك نموده بود : امپریالیزم فقط در صورت منزوی ماندن ویتنام می توانست بخود تجمل متمرکز نمودن تمامی ماشین های وحشت زا و نابودکننده خود را در خاک يك کشور کوچک اجازه دهد . " دو ، سه ، چندین ویتنام بوجود آورید " ، این شعار ، که بین الملل چهارم از چه [گوارا] جذب نمود ، صرفاً بدین معنی نبود که مساعده به انقلاب ویتنام می بایست از طریق وادار ساختن امپریا- لیزم به منقرض نمودن نیروهای خود صورت گیرد . بالا تر از همه بدین معنی بود که عملیات خونین ترعیبی ازین نوع می بایست غیر ممکن گردد . پراکندگی نیروهای امپریالیستی ، خود از لحاظ کیفی کاهش حدت این عملیات را موجب می گردید .

مسئولیت این واقعیت که يك چنین پراکندگی رخ نداد ، عمدتاً بعهده بورکراسی شوروی و کلیه رهبران سازمان های کارگری و ضد- امپریالیستی تحت نفوذ آن می باشد . این واقعیت که این بورکراسی سالها توده های ویتنامی را حتی به وسایلی که با آن بتوانند مؤثرانه از خود در مقابل حمله های مرگبار هوائی دفاع کنند ، تجهیز نکرد ، در دیدگان کارگران پیشگام ، دلیل اضافی بی اعتباری حضرات کرملین باقی خواهد ماند .

اگر علیرغم این تفوق تاکتیکی ، که قابل احتراز می بود ، امپریالیزم معذک عاقبت جنگ ویتنام را باخت ، بالا تر از همه ، دقیقاً باین علت بود که يك جنگ داخلی بود ، باین علت بود که مداخله نظامی ضد- انقلابی جنگی خبیث و غرغرادانه بود و توده های سراسر دنیا ، توده ها و سربازان در ایالات متحده و بالا تر از همه توده های ویتنامی این چنین بان می نگرستند .

جنگ ویتنام بدینسان درس بزرگ تاریخی ای را تأیید می کند . در جنگهای میان طبقات متخاصم اجتماعی (چه این جنگها صرفاً در محدوده " ملی " برپا شوند و یا واقعاً بسط یافته و مدبل به جنگهای طبقاتی بین المللی گردند) عامل تسلیحات و تکنولوژی نظامی در تحلیل نهائی کمتر از عامل سیاسی - روحیه ای تعیین کننده می باشد .

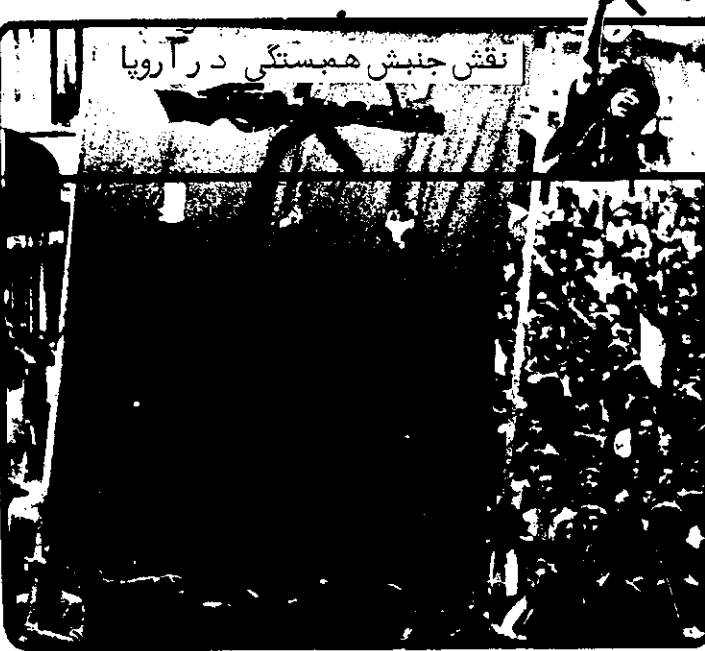
بدیهیست ، که ناچیز شمردن اهمیت تسلیحات کافی و استراتژی تاکتیکیهای نظامی ای که بقاعده با خصوصیات معین کشور و مبارزین وفق داده شده ، عملی غیر مسؤولانه خواهد بود . ولی زمانی که توده های زحمتکش که بر علیه استثمار کهن می جنگند ، میدان جنگ را اشغال میکنند ، توده های نظیر توده های ویتنامی که می خواستند از قید ملاکین و ربا- خوارانی که ۵۰ ، ۶۰ ، یا ۷۰ درصد محصول را تصاحب می کردند خلا گردند ، زمانی که توده ها صحنه نبرد را علیه سربازانی اشغال می نمایند که هر روز مشاهده می کنند که برای ابقای قدرت گانگسترها ، قاچاقچیان ، شکنجه دهندگان ، ژنرالهای فاسد ، و سیاستمدارانی که آرمان دیگری غیر از ثروتمند ساختن خود ندارند ، می جنگند ، تا زمانی که خیانت در اردوگاه انقلاب رخنه نکرده است ، تا زمانی که توده ها این احساس را ندارند که ثمرات نبردشان بطور سیستماتیک تصبیه گردند حتی الوقوع از عزم و ابروی تسخیر نا پذیر سیراب خواهند گشت ، در صورتی که سربازان ناچاراً متدرجاً روحیه خود را می بازند .

در تمامی این نکات ، انکشاف جنگ در ویتنام ، دروس جنگ استقلال هلند از اسپانیا ، جنگهای انقلاب فرانسه علیه روسای تاجدار اروپا ، جنگ داخلی آمریکا ، و جنگ داخلی روسیه را تأیید می نماید . صرف نظر

بود؛ آنان هنوز به استقلال سیاسی از ایدئولوژی بورژوازی نائل نگشته - اند. ولی این واکنش غیرمغرب خاصیت جنبینی و ابتدائی اش، کمتر قدرتمند نبود؛ وسعت آن در تاریخ جنگهای استعماری بی سابقه بود. بعد از سالها تردید و حتی حمایت خفیف تهاجم [آمریکا به هندوچین]، توده های آمریکائی هنگامی که اعزام سپاهیان آمریکائی به هندوچین و خسارات روبه تزايد آمریکا واقعیت جنگ را برای اکثریت ساکنین ایالات متحده نمایان ساخت، شروع به واکنش نمودند.

رفقای آمریکائی ما، با درک محدودیت ها و پتانسیل این واکنش توده ای، نقش مهمی در ایجاد جنبش توده ای ضد جنگ در حول مضمون یگانه تخلیه آنی و بی قید و شرط ارتش آمریکا از ویتنام، ایفا کردند. این مؤثرترین ساعده انترناسیونالیستی ای بود که آنها می توانستند به انقلاب ویتنام ارائه دارند. این امر باندازه ای موفق به تغییر اوضاع سیاسی در ایالات متحده گشت که جانسون وادار به کناره گیری از انتخابات رئیس جمهوری سال ۱۹۶۸ گشت، که نیکسون ناچار به دادن وعده ختم سریع جنگ گردید، که طبقه حاکمه به دسته بندی و به مانورهای از همیشه پیچیده تر و دروغین تر در برابر مردم خود ناگزیر گردید، و عاقبت عملاً منجر به تخلیه سربازان ایالات متحده از ویتنام و خاتمه بمباران پس از امضای قرارداد پاریس شد.

نقشی که نروتسکیست ها در این بسیج توده ای بعهده داشتند همچنین روشنگر تغییراتی است که در خلال دهه اخیر در اوضاع جهانی رویداده بود. بدون ترس از اغراق می توان گفت که جنبش ضد جنگ در ایالات متحده پراهمیت ترین متفق عینی انقلاب ویتنام بود. اگر توده های آمریکائی وزنه خود را در توازن با اجبار امپریا - لیزم به تخلیه ارتش قرار نمی دادند، جنگ می توانست بسیار طولانی تر گردد و سرنوشت آن می توانست متفاوت باشد.



نقش جنبش همبستگی در اروپا

در اروپا موقعیتی که انقلابیون در آن با انقلاب ویتنام سروکار داشتند با موقعیتی که انقلابیون در ایالات متحده با آن مواجه بودند از دل لحاظ متفاوت بود. اولاً بورژوازی اروپا مستقیماً در جنگ دخالت نداشت. حتی با نظری بدبینانه به جنگ می نگریست. بعلاوه این بدبینی تا حدودی با چیزی درهم آمیخته بود که آلمانها شادی بدخواهانه می نامند (الذات از درد - سر دیگران)، راهی برای بازپرداخت به امپریالیزم آمریکا درازای آنچه که در "پروسه آزادی مستعمرات" در دوران بعد از جنگ جهانی - اتفاق افتاده بود و با مداخله ایالات متحده به منظور متوقف ساختن ماجراجویی فرانسه و بریتانیا علیه مصر ناصری در سال ۱۹۵۶ به اوج خود رسید.

از آنجا که سربازان اروپائی در هندوچین درگیر نبودند، غلبه آنی مادی میلیون ها نفر، که برانگیخته جنبش توده ای ضد جنگ در

از ماهیت مشخص طبقاتی که درگیر بودند و صرفنظر از هر آنچه که در گروهی این جنگها بود (و در هر يك از این پنج مورد آشکارا متفاوت بودند)، در تحلیل نهائی در هر يك از این موارد مسأله جنگ اکثریت ستمدیدگان بر علیه اقلیت ستمگر و فاسد است، جنگهایی که در آن شکست توده ها صرفاً بعلت خیانت در اردوی خود آنان (چنانچه در اسپانیا در خلال ۱۹۳۶-۱۹۳۹ رخ داد) میسر گردید و نه بعلت استحکام سیاسی دشمن. این امر حاکی از این است که شکست امپریالیزم در ویتنام همچنین نتیجه این واقعیت می باشد که حزب کمونیست ویتنام نقش را که حزب کمونیست و جبهه خلق در اثنای جنگ اسپانیا ایفا نمود تکرار نکرد، که به پشت انقلاب به بهانه "ابتدا" در جنگ پیروز گشتن دشمن فرونگرد، که به کشور اجازه غوطه ور شدن در شعله های انقلاب ارضی را داد، که امکان پیشنهاده امپریالیزم بعد از تهاجم تت* سال ۱۹۶۸، مبنی بر توقف حملات علیه ویتنام شمالی در صورت متوقف نمودن انقلاب در ویتنام جنوبی را نپذیرفت. عبارت دیگر حزب کمونیست به انقلاب ویتنام خیانت نکرد.

نقش جنبش ضد جنگ

ایالات متحده

مؤثرترین ساعده انترناسیونالیستی - ای که انقلابیون آمریکائی می توانستند به انقلاب ویتنام ارائه دهند ساختن جنبش توده ای ضد جنگ در حول مضمون یگانه تخلیه آنی و بی قید و شرط ارتش آمریکا از ویتنام بود.

شعار مرکزی انقلابیون اروپائی همبستگی با انقلاب ویتنام بر علیه تعرض امپریالیزم بود.

شکست وارده بر امپریالیزم در ویتنام، که به يك ضریب نظامی تبدیل گردید، بالاتر از همه يك شکست سیاسی بود. این شکست سیاسی بود که شکست نظامی را میسر ساخت. و بر امپریالیزم این شکست سیاسی در هر دو جبهه اصلی جنگ وارد آمد: در خود هندوچین و در ایالات متحده. جنگ در ویتنام از این لحاظ نیز روشن کننده بود. این تصور که يك دولت امپریالیستی قادر است نیم میلیون نفر را بسیج کرده، آنان را بدو در نظر گرفتن شرایط سیاسی و ایدئولوژیکی، بمدت سالها به هزاران فرسنگ دور از وطن شان بفرستد، تصور کاملاً کاذب است که قدرت کنترل ایدئولوژیکی در اختیار طبقات حاکمه را زیاده تخمین می زند. هر جنگی که در آن ارتش وسیعی درگیر باشد، پاره ای مخاطرات سیاسی برای طبقه حاکمه در بر دارد و این مخاطره فقط می تواند تحت شرایط سیاسی معینی اتخاذ شود. هر جنگ امپریالیستی که متعاقب جنگ قبلی روی می - دهد به حجم این مخاطره می افزاید. رهبران بورژوازی آمریکا که در جهت اعزام نغرات هر چه بیشتری از سربازان آمریکائی به هندوچین بمنظور تشدید حملات پیاپی معطوف می گشتند در برآورد خود از فضاوت میزان آمادگی مردم آمریکا برای قبول هر جنابیتی با اسم سیاست خارجی، مرتکب اشتباه فحیحی گشتند. تا حدود زیادی افتضاح و اتراگی، نتیجه تقلائی عمدتاً بی ثمر برای بتعویق انداختن لحظه پرداخت بهای این اشتباه بود.

واکنش توده های آمریکائی به جنگ ویتنام از لحاظ سیاسی در سطح بالائی نبود. بدین معنا که آنان موضع همبستگی با انقلاب ویتنام را اتخاذ نکردند. امید به وقوع يك چنین امری، سوء تعبیر کامل از چگو - نگی آگاهی سیاسی پرولتاریا و اکثریت اعظم جوانان در ایالات متحده می -

ایالات متحده بود، در قاره اروپا نقشی نداشت. بنابراین جنبش ضد جنگ در اروپا می‌بایست خود را بر مبنای علایق گسترده تر اجتماعی، سیاسی و اخلاقی قرار دهد، که فقط می‌توانست به احساس همبستگی با انقلاب ویتنام منتج شود. باین دلیل انقلابیون اروپائی بدرستی همبستگی با انقلاب ویتنام بر علیه تعرض امپریالیزم را بعنوان شعار مرکزی برگزیدند. در حوال این شعار بود که دهها و دهها هزار مردم در لندن، برلن، پاریس، میلان، و مناطق دیگر متشکل گشتند. حیات تو-ده ای این شعار، که با در نظر گرفتن وسعت جنبش همبستگی مسلم است، بازتابی است از سطح والا تر آگاهی سیاسی بخشی از پرولتاریای اروپائی در مقام مقایسه با پرولتاریای آمریکای شمالی.

ولی این اختلاف تاکتیکیهای جنبش ضد جنگ در ایالات متحده و اروپا صرفاً نه بر مبنای برآورد صحیحی از شرایط عینی و ذهنی هر دو سوی آتلان-نیک بلکه همچنین بر مبنای تشخیص نقش متفاوت دو جنبش در کمکی که می‌توانستند برای انقلاب ویتنام فراهم سازند، فرار داشت. جنبش همبستگی با ویتنام که در اروپا شروع و در ژاپن و آمریکای لاتین و حتی اروپای شرقی دنبال گردید می‌توانست از طریق انعکاس آن در جنبش بین المللی کارگری و دول کارگری بورکراتیزه شده اثر مؤثرتری در حاصل جنگ داشته باشد تا از طریق انعکاس آن در ایالات متحده. با برآه انداختن جنبش توده ای هم-سرنوشتی و همبستگی با انقلاب ویتنام، انقلابیون اروپا، ژاپن و کشورهای شبه مستعمره، تعداد زیادی از صفوف جوانان کمونیست را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده، و به دنبال خود کشیدند. آنان تناسب نیروها بین حامیان "همزیستی مسالمت آمیز" و "صلح بهتر قیمت" از یکسو و مدافعین پیروزی انقلاب ویتنام از سوی دیگر را در میان جوانان از ریشه تغییر دادند.

آنان بدینسان شرایط بین المللی را تا بدان جا رساندند که بهای سیاسی ای که مسکو و پکن بعلت خیانت نام به انقلاب می‌بایست بپردازند، بسیار سنگین گردید. بدین ترتیب آنان مانعی در راه خیانت بورکراسی های دول کارگری نسبت به این انقلاب ایجاد کردند. این نقش اصلی این جنبش بود که پیروزی نام نصیب آن گردید. کمونیست-های ویتنامی بهمان اندازه از این نقش آگاه بودند که از نقش عمده ای که جنبش ضد جنگ آمریکا در کمک به انقلاب آنان ایفا کرد.

نقشی که بین الملل چهارم در سازماندهی این جنبش همبستگی برعهده داشت، بطور منفی بر میزان شکست احزاب کمونیست استالینیزه شده دلا-لت می‌کند. در حالیکه سازمان های انقلابی هنوز ضعیف به برانگیختن بسیج صدها هزار حامیان راسخ انقلاب ویتنام در سراسر دنیا قادر گشتند، رهبران اتحادیه های کارگری با میلیونها عضو، اقدامی در جهت ساز-ماندهی تحریم تسلیحات و سرباز برای "جنگ خبیث" نمودند. (به استثنای اتحادیه های کارگری سزاوار احترام استرالیائی) هانوی از این مغایرت تا حد امکان بهره برداری نمود. این در جهت نفع انقلاب ویتنام عمل کرد.



شکست بورکراسی های مسکو و پکن

جنگ داخلی ویتنام و مقاومت راسخانه توده های هند و چین در مقابل مداخله نظامی آمریکا، برای بورکراسی شوروی موجبات پریشانی و برآشفتنی فزاینده ای می‌شد که بورکراسی در ختم هرچه سریع آن می‌کوشید. بنا نقض "همزیستی مسالمت آمیز"، استراتژی اساسی بورکراسی، با تغییر تقسیم دنیا به حیطه های تحت نفوذ که در یالتا و پتسدام صورت گرفت، با الهام و تهییج صعود مبارزات و آگاهی انقلابی در سراسر دنیا، پایه لزه در آوردن اعتبار بورکراسی شوروی و احزاب کمونیستی زیر سایه آن، و با سبب بودن، در ازبوشکل گیری پیشگامان معدود کمونیست حتی، در کشورهای تحت سلطه بورکراسی، انقلاب ویتنام و انعکاسات آن نقشه ها

سیاسی بورکراسی را مختل می‌ساخت و منافع حیاتی آن را تهدید می‌نمود. از این جهت بورکراسی شوروی تمامی قدرت خود را برای کوشش در خاتمه بخشیدن با این انقلاب بکار بست. ابتدا از طریق سکوت اختیار نمودن در برابر هر تشدید تازه، تعرض امپریالیزم و متوسل شدن به تهدید محدود نمودن یا حتی متوقف ساختن مساعدت نظامی به مبارزان هند و چین، به اینکار مبادرت ورزید. این فشارها به بد طینتانه ترین طرزى در اواسط دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تحمیل گشتند. زمانی که مداخله امپریالیزم در جنگ داخلی ویتنام جنوبی به اعطال تعرضی علیه خاک جمهوری دموکراتیک ویتنام دامنه پیدا کرد، کرملین از هرگونه واکنش یا حتی اختطاری خود داری ورزید. بدینگونه به امپریالیزم ایالات متحده در دنبال نمودن تشدید حملات اش-علامت چراغ سبز نشان داد. هنگامی که بحران سیاسی در ایالات متحده، ناشی از طول انجامیدن جنگ، نیکسون را ناگزیر به مانورهای در جهت عقب نشینی نمود، کرملین بجای اقداماتی که صعود جدید جنبش ضد جنگ و پیشبرد مبارزه در این صحنه را تهییج نماید، بقصد کمک در "نجات آبروی" نیکسون دخالت کرد. در هر دو مورد، توده های هند و چین بر اثر این خیانتها خسارات عظیمی در تلفات جانی، انهدام مادی، و وقت پرارزشی متحمل گشتند.

ولی بورکراسی شوروی عاقبت در فرونشاندن انقلاب ویتنام توفیق نیافت. بالا ترین کاری که توانست بکند، کند نمودن گامهای پیروزی بود. نزاع چین - شوروی، تجلی تمرکز یافته ای از بحران استالینیزم، که از صعود جدید انقلاب جهانی و پیروزی بر انعکاس آن در چین، منتج می‌گشت، اثری متناقض بر انکشاف جنگ هند و چین داشت. از یکسو، از طریق تضعیف نفوذ کرملین بر احزاب کمونیستی (بویژه در آسیا)، از طریق تهییج اغتراق در درون جنبش توده ای و از طریق کمک به پیدایش پیشگامان نوین که آماده به فعالیت مستقل از بورکراسی و حتی مستقیماً علیه دستورات و منافع آن باشد، این نزاع در تحدید تأثیر مداخله ضد انقلابی بورکراسی سهیم بود. عرصه حزب کمونیست ویتنام برای استقلال سیاسی، اجتماعی و نظامی پهناور گشته بود. حزب کمونیست ویتنام قادر بود از موضع مستقل، "مساوی المسافت" خود نسبت به مسکو و پکن بمنظور ممانعت از قطع کامل کمک مادی آن، استفاده نماید. اعتبار و حیثیت رهبران ویتنامی در انظار توده های سراسر دنیا و بویژه در دیدگان مبارزان کمونیست چنان بود که هیچیک مسکو یا پکن نمی‌توانست با تقبیح علنی هانوی خود را بمخاطره اندازد. این بدون شک یکی از عواملی است که از فرونشاندن انقلاب ویتنام بآن گونه که انقلاب اسپانیا در سالهای ۳۷-۱۹۳۶ فرونشاندن شد، بطور قطعی جلوگیری نمود.

ولی از سوی دیگر، وخامت نزاع چین و شوروی، که بخصوص با مرحله نهائی "انقلاب فرهنگی" آغاز گردید، و تبدیل روزافزون آن به نزاع فیما بین دو دولت، موانع اضافی در راه پیروزی در هند و چین ایجاد نمود. این موانع تنها مربوط به امور نظامی نبود، ناشی از اگرچه روزافزون بو-رکراسی های مسکو و پکن در حکماری در اکید ترین مقیاس تکنیکی بمنظور ارسال اسلحه و مهمات به هانوی. این موانع همچنین و عمده تر دیپلما-تیک و سیاسی بودند، دو بورکراسی سابقه گذاشته بودند که کدام یک قادر است هرچه سریعتر التفات نیکسون را بخود جلب نماید و کدام یک می‌تواند "ازگنبد آوردن" آمریکا را تسهیل نماید؛ منافع انقلاب هند و چین در نظر گرفته نمی‌شد.

بین الملل چهارم در این خصوص موضعی اصولی اتخاذ نمود که از لحاظ عینی و احتمالاً تا حدودی نیز از لحاظ ذهنی، با منافع انقلاب ویتنام و رهبران منطبق بود. بین الملل خواهان این گردید که صرفنظر از اختلافات و بدون سلب حق مناظرات علنی، رهبران دول کارگری بورکرا-تیزه شده برای دفاع از جمهوری دموکراتیک ویتنام و انقلاب هند و چین معاهده جبهه واحدی منعقد نمایند. این خواست، دور از بازتاب هرگونه وصلت با منافع بورکراسی، بیانگر آگاهی از ماهیت طبقاتی جنگ ویتنام، از آنچه انقلاب جهانی در گروی آن داشت، از اهمیت روشن نمودن این وثیقه ها برای توده های سراسر دنیا، و از ضرورت مجبور نمودن رهبران بورکراسی و احزاب توده ای کارگری که هنوز تحت کنترل آن می‌باشند به صف بندی در پشتیبانی از انقلاب ویتنام بود.

در ابتدای اولین مرحله جنگ، عمدتاً کرملین بود که از عواقب رد چنین انتخابی لطمه دید؛ این امتناع را با از دست دادن نفوذ خود بر صدها هزار کارگر و جوان در سراسر دنیا باز پرداخته طی مرحله نهائی جنگ، معذک ماسک پکن از چهره برداشته شد. نباید فراموش نمود که در حالی که بمبهای آمریکائی هنوز بر سر مبارزان ویتنامی فرود می آمد، نیکسون به پکن دعوت شد و رهبران چین تر "دو اُکتر قدرت" که در یک سطح قرار دارند و "سوسیال امپریالیزم بمباف" دشمن اصلی مردم اروپا و آسیا" را اقامه کردند.

یکبار دیگر، آینده جنگ ویتنام خصوصیت اساسی سیاست بورکراسی را هم در مسکو و هم در پکن نمایان ساخت؛ بد طینتانه منافع انقلاب بین المللی را تابع احتیاجات متغیر و کوتاه مدت و سیاست ناسیونالیستی کوتاه نظر خود قرار دادن. از این لحاظ، پیروزی انقلاب ویتنام، شکست بورکراسی های مسکو و پکن می باشد، درست همان گونه که شکست بسیار مهمی برای امپریالیزم محسوب می شود.



مفهوم تاریخی پیروزی در ویتنام

از لحاظ تاریخی، پیروزی انقلاب ویتنام و شکل معین وقوع آن، ترکیبی است از تمامی تغییراتی که در سراسر دنیا در خلال بیست و پنج - سی سال گذشته روی داده است.

این پیروزی بیش از هر چیز تجلی گر تغییر در تناسب جهانی نیروها میان سرمایه و کار، یا بمعنای دقیق تر میان امپریالیزم و کلیه نیروهای ضد امپریالیستی، از زمان پایان جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب چین، که محاصره کاپیتالیستی گرد اتحاد جماهیر شوروی را درهم شکست، می باشد. این پیروزی بیانگر مده انقلاب جهانی است، که در تپایسن چشمگیری با عقب نشینی دوره ۴۳-۱۹۶۳ قرارداد.

بدیهی است، این صعود انقلاب جهانی در تمام نقاط دنیا موزون و همگون نیست. پس از نخستین سالهای دوران بعد از جنگ، با استحکام نسبی امپریالیزم در اروپای غربی، ژاپن و دیگر کشورهای امپریالیستی توأم بود، بالاخص بعد از خیانت رهبری های استالینیستی و رفرمیستی به فرصت های انقلابی سالهای ۴۸-۱۹۴۴ در اروپای کاپیتالیستی. در اوایل سال ۱۹۶۵ شکست های خونین و مرگباری در چندین کشور شبه - مستعمره (از شکست اندونزی و برزیل تا شکست در شیلی) بوقوع پیوست، این شکست ها با تعرض وحشیانه امپریالیزم علیه هند و چین و عد منوانائی جنبش ضد امپریالیستی، تحت رهبری استالینیستی، در واکنش سیاسی و بین المللی بنحول از بهیرون ارتباط نبود. ولی مد جدید مبارزات کارگری و انقلابی در اروپا، که مه سال ۱۹۶۸ مظهر آنست، صعود جنبش ضد جنگ در ایالات متحده و ظهور پیشگامانی نوین که تحت تأثیر انقلابات کوبا و ویتنام پدیدار گشته بودند، بنوبه خود سهم پر ارزشی در تغییر تناسب جهانی نیروهای طبقاتی معده داشتند، که در تحلیل نهائی پیروزی ویتنام فرآورده آن می باشد.

علاوه بر این، این پیروزی بیان کننده دگرگونی تناسب نیروها میان توده ها در یکسو و دستگاه های بورکراتیک در سوی دگر می باشد، که نتیجه منطقی آن تغییر در تناسب نیروها میان این دستگاه ها و پیشگام است که درون جنبش توده ای خود را از قید کنترل آنان آزاد گردانده است. از این لحاظ، مقایسه میان انکشاف جنگ داخلی اسپانیا با جنگ داخلی ویتنام بخصوص آموزنده است. در اسپانیا استالینیست ها و رفرمیست ها (با همدستی وزیران بورژوائی که رهبران آنارشیست اسبق بودند) در مدت کمتر از یکسال موفق شدند جریان انقلاب اسپانیا را در جهت مجراهائی که هدف آن تجدید بنای دولت بورژوائی می بود، معطوف سازند و بدینسان به درهم شکستن انقلاب و شکست آن به دست فاشیزم منتهی گردید؛ ولی پانزده سال اختناق در هند و چین - آشکار و

نهان، خونین و "سالمت آمیز"، نظامی و دیپلماتیک - عاجز از مانعیت براندازی دولت و جامعه استثمارکنندگان بدست توده ها بود. رهبران استالینیستی و سوسیال دمکرات، که تقریباً بر جنبش نیرومند جهانی همبستگی با پرولتاریای اسپانیا کنترل تام داشتند، توانستند از جنبش سوء استفاده کرده، و در حقیقت آن را در خدمت فرونشاندن انقلاب وادارند؛ ولی جنبش ضد جنگ و جنبش همبستگی با انقلاب ویتنام که به همان قدرت و عمومیت بود، از چنین کوشش هایی برای تحت نفوذ در آوردن آن عمدتاً جان بدر برد. این جنبش ها حتی به عامل کلاسیک تبدیل شدند که بطور مثبت بر سر نوشت جنگ تأثیر گذاشتند.

ولی شکل مشخصی که پیروزی انقلاب بخود پذیرفت - متلاشی شدن رژیم های تیوولان نل هفت سال بعد از تهاجم نت در کشورهای پوشیده از ویرانی و در آستانه قحطی، شرایطی که شدیداً برای عوواج بورکرا - تیک و دلت های کارگری نوین در فراشد تولدشان مساعد می باشد - نه فر آورده تصادف بود و نه نتیجه واجب قدرت عظیم "تشویق به انصراف ضد انقلابی" ای که هنوز تحت فرمان امپریالیزم قرار داشت. بیش از هر چیز بیانگر میزان کنترلی است که دستگاه های بورکراتیک هنوز بر جنبش های کارگری و ضد امپریالیستی در سراسر دنیا حفظ کرده اند، بیانگر فقدان اعتصابات عمومی و تحریم تعمیم یافته در پاسخ به تعرض امپریالیزم، فقدان همکاری مؤثر بین المللی جنبش های توده ای انقلابی، فقدان بین الملل انقلابی توده ای است. بیانگر تداوم بحران عامل ذهنی، اگرچه بشکل خفیف تر از گذشته، انقلابی در برخی از کشورها می باشد. از این رو، در تحلیل نهائی، شکلی که پیروزی انقلاب ویتنام بخود گرفت تجلی گر این واقعیت است که صعود جدید انقلاب جهانی در حال حاضر هنوز جزئی و پراکنده است، که این صعود جدید هنوز برای درهم شکستن قطعی نقش محافظه کارانه ای که دستگاه های بورکراتیک درون نهضت توده ای ایفا می کنند، نابسند است.

ماهیت حزب کمونیست ویتنام خود هم انعکاس و هم عنصر تشکیل دهنده کلیه این تغییرات می باشد. حزب کمونیست ویتنام را حزب استالینیستی خواندن، بدین معنا که رویهمرفته اثر سیاست آن در مقیاس جهانی ضد انقلابی می باشد، با در نظر گرفتن ترازنامه پانزده سال گذشته، دو بین جنگ هند و چین آشکارا محجوس است. اظهار این امر که حزب کمونیست ویتنام "بطور قطعی در جبهه نظام بورژوائی گام نهاده" هذ - یان گوئی است. بورژوازی ویتنام با پای خود (با فرار خود) چنان جوابی به این تز مضحک داده است که جای تردیدی درباره محتوی طبقاتی انقلابی که صورت می گیرد و دولت نوینی که در حال بنیان گذاری است، باقی نمی گذارد.

اما این واقعیت که حزب کمونیست ویتنام آشکارا نه استالینیست و نه ضد انقلابیست، بهیچوجه بر این امر دلالت نمی کند که حزب مارکسیست انقلابی است یا که مشعلدار دمکراسی پرولتاریائی، و اعمال قدرت مستقیم بدست پرولتاریا و دهقانان تهیدست سازمان یافته در شوراها می باشد، یا بر این که بدیهاً انترناسیونالیست است. این تز که در هیچ کشور دنیا، تحت هیچ شرایطی و برای هیچ مدتی رژیم طبقات صاحب مال نمی تواند برانداخته شود مگر اینکه یک حزب مارکسیستی انقلابی در رأس توده ها جای گیرد، زیاده ساده کردن نارس و مکانیک وار تئوری لنینیستی سازمان می باشد. از کمون پاریس تا پیروزی های انقلابات یوگسلاوی، چین و ویتنام شمالی تا پیروزی انقلاب کوبا شاهد بوده ایم که انقلابات ظفرمند سوسیالیستی، رژیم سرمایه داری را تحت رهبری دسته ها یا احزابی برانداختند که همگی دارای سه خصوصیت مشترک بوده اند: خصوصیت سیاسی از نظر عینی پرولتاریائی آنان، انتخاب آنان برفع انقلاب دلخط تعیین کننده، و بدینسان بریدن از استراتژی ها و تاکتیک های ضد انقلابی، و نابسندگی های برنامه ای آشکارشان، که در تمامی موارد به عوواج سخت بورکراتیک منتهی گردیده، باستثنای کمون پاریس که به شکستی سریع منتهی گردید.

این پدیده احزاب واقع در نیمه راه میان بورکراسی کارگری و توده های پرولتاریائی، در نیمه راه میان استالینیزم و مارکسیزم انقلابی، به نوبه خود از ضعف هنوز بسیار شدید عامل ذهنی در مقیاس جهانی ناشی می شود. این خود در تحلیل نهائی بازتابی است از شرکت هنوز محدود پرولتاریای کشورهای پیشرفته صنعتی در فعالیتهای انقلابی و تأخیر بیر -

وزی انقلاب سوسیالیستی در مهمترین کشورهای امپریالیستی، حال آنکه بحران جهانی و تلاشی سیستم امپریالیستی ادامه دارد و ژرف ترمی - گردد. ولی متقارن با تفصیل موجبات این پدیده، بخصوص، که ویتنام آن را حتی بارزتر از کوبا آشکار نمود، ما می توانیم محدودیت های - تاریخی و شرایط مقدماتی برای غلبه بر آن را ترسیم کنیم: مدّ جدید انقلاب جهانی که پرولتاریای صنعتی را در کانون فعالیت های انقلابی بین المللی قرار می دهد؛ یک جهش نوین در جهت بنای بین الملل چهارم از طریق فراروئیدن آن به یک بین الملل انقلابی توده ای مرکب از احزاب انقلابی - توده ای.



اوضاع جهانی بعد از شکست امپریالیزم در ویتنام

شکست وارد بر امپریالیزم در ویتنام، اثر صعود جنبش ضد جنگ ایالات متحده را در ایجاد موقعیت کاملاً تازه بین المللی چندین برابر نموده است: امپریالیزم آمریکا در حال حاضر عاجز از ایفای نقش پاسبان جهان - سرمایه داری، از طریق اعزام جسیم سربازان آمریکائی بمنظور مداخله در جریان انقلابات یا جنگهای داخلی است و برای مدتی این چنین خواهد ماند.

اما هیچ قدرت امپریالیستی دیگری، از آلمان غربی گرفته تا ژاپن، چه برسد به "اروپای کاپیتالیست متحد"، که هنوز به شکل دستگاه دولتی و اختناق وجود ندارد، امروزه قادر نیست جایگزین امپریالیزم آمریکا که موقتاً تضعیف گشته، گردد. نتیجه این امر نه تنها بحران حاد رهبری بورژوازی جهانی بطور اعم، بلکه تغییر نوین پراحمیت تناسب جهانی نیروها نیز می باشد. برای نخستین بار، از زمان شروع دوره انحطاط سرمایه داری، انقلاب پرولتاریائی در کشورهای صنعتی موقتاً از مداخله نظامی حقیم خارجی در امان است. ما این مزیت عظیم تاریخی را بدون عزم حماسی و انقلابی توده های ویتنامی می باشیم. این قدر دانی ژبئی است که تمام انقلابیون به انقلاب ویتنام مدیون می باشند. بنا بر دلایلی که در بالا ذکر گردید، وبه شکستهای وارد بر انقلاب علیه استعمار از سال ۱۹۶۵ وبه ضعف هنوز شدید جنبش انقلابی در سایر نقاط آسیای جنوب شرقی، مربوط می شود، در اروپای کاپیتالیستی بیش از هر نقطه دیگر، تأثیرات این موقعیت نوین بین المللی، بمدت کوتاهی برای صعود انقلاب سودمند واقع خواهد شد.

لیکن، آگاهی در مورد این تغییر در اوضاع جهانی می بایست با چندین تأمل معتدل گردد.

بالا تر از همه، این یک تغییر گذرا است. غیرمسئولانه خواهد بود اگر تصور کنیم که امپریالیزم بطور قطعی فلج گردیده است. امپریالیزم در تجدید برقراری شرایط سیاسی داخلی ای که به آن اجازه دهد از نیروی قابل ملاحظه نظامی و تکنولوژیکی تحت اختیارش استفاده کند، تقاضا خواهد نمود. ولی برای این امر بزمان احتیاج دارد، زمان برای تغییر اوضاع داخلی در ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن. در خلال این فرصت امکان انقلاب سوسیالیستی شدیداً افزایش خواهد یافت. و اگر مبارزات طبقه ای که اکنون در جریان است و یا در شرف آغاز است به پیروزی و نه به شکست پرولتاریای اروپائی منجر گردد، موقعیت بین المللی بشر از این به زبان امپریالیزم و کاپیتالیزم تغییر خواهد نمود.

ثانیه براین، چیزی که مطرح است یک تغییر ناگهانی است. گفتیم که بعد از صعود جنبش ضد جنگ در ایالات متحده و شکست امپریالیزم در ویتنام، امپریالیزم آمریکا دیگر قادر به اعزام توده های سپاهیان پیاده - نظام علیه جریان انقلابات نیست. ولی این به آن معنا نیست که نمی توان از راه های دیگر مداخله نظامی کند. هنوز "انگامی" مقتدر در ایالات متحده و سایر کشورهای غربی و ایران و ژاپن در اختیار دارد، که بعزت

پیروزی موقت ضد انقلاب در این کشورها، می تواند اقلاب برای مدتی، مؤثرانه علیه رشد انقلابی در کشورهای مجاور اقدام کند. و یک تهدید اضافی وجود دارد که امروزه مشخص تر و وحشتناک تر از همیشه گشته: یعنی تهدید استفاده از اسلحه های تاکتیکی اتمی علیه مردمان قیام - کننده. ماهیت این اسلحه های اتمی و عواقب استفاده آن (نه تنها عواقب مادی بلکه همچنین سیاسی و روانی) چنان می باشند که این - تهدید فقط می تواند در موارد بسیار نادر و برگزیده ای بکار برده شود. ولی اخطار شلزینگر، وزیر دفاع ایالات متحده می بایست جدی تلقی گردد. امپریالیزم افکار عمومی آمریکا را برای استفاده از اسلحه های اتمی علیه انقلاب مستعمراتی، حداقل در دو مورد، آماده می سازد: در مورد پیروز جدید جنگ داخلی در کره و در صورت تهدید نابودی قریب الوقوع دو - ملت صهیونیستی اسرائیل. هیچ چیزی دال بر این امر نیست که این - تهدید در سال های آینده در محدوده این دو مورد باقی بماند.

وبالاخره، یک اسلحه ضد انقلابی مداخله وجود دارد که تمامی مؤثر بودنش را حفظ نموده و هرچه مداخله نظامی مستقیم دشوارتر گردد، از آن مرتب تر استفاده خواهد شد. و آن اسلحه فشار سیاسی، خفه کردن مالی، سعی در از یانداختن انقلاب است. در مورد چندین کشور شبه مستعمره و امپریالیستی، اثرات روانی و سیاسی این اسلحه حتی از اثرات آبی مادی آن وحشتناک تر می باشد. این وظیفه انترناسیونالیست هاست که طبقه کارگر بین المللی و توده های دنیا را برای فراگیری واکنش باین اسلحه آماده سازند، اسلحه ای که استفاده آن بمانند بیماران وحشیانه یا اعزام سپاهیان بمنظور مداخله، عکس العمل وسیع و خود - بخودی را برمی انگیزد.



اثر متقابل بخش های مختلف انقلاب جهانی

این تغییر در موقعیت جهانی، بطور عینی، گرایش تغییر جهت مرکز نقل انقلاب جهانی بسوی کشورهای صنعتی را تقویت می کند، براحمیت پرولتاریای شهری در انقلاب کشورهای شبه مستعمره می افزایشد، و رجعت به اشکال انقلاب پرولتاریائی و سوسیالیستی را که به "قاعده" انقلابی سالهای ۲۳-۱۹۱۷ نزدیک می گردد، تسریع می نماید، گرایشاتی که در قطعنامه های سیاسی مصوبه کنفرانس جهانی پنجم و دهم بین الملل چهارم (۱۹۷۴ و ۱۹۶۹) بدان اشاره گردید.

ترکیب موقعیت جدید بین المللی زائیده شکست امپریالیزم در ویتنام، صعود نوین مبارزات کارگری در اروپا، بحران جهانی رهبری بورژوازی، و کساد عمومیت یافته اقتصاد سرمایه داری بین المللی، شرایط مساعد استثنائی برای رشد تقریباً همزمان اوضاع انقلابی در چندین کشور اروپائی بوجود آورده: پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و حتی بریتانیا. ما الان در آن مقطع زمانی نیستیم، ولی آن روز دیگر زباد دور نیست. رخ - داد های پرتغال بنقد اثبات می کنند هنگامی که ما در جشن صدمین سالگرد کمون پاریس پیش بینی کردیم زمانی که ما بار دیگر شاهد پیدایش شورا های کارگری در اروپا باشیم نزدیک می شود، در خوش بینی مفرط دست و پا نمی زدیم.

پابرجائی تمام بخش های ما در اروپا، درون موج طغیان مبارزات کارگران و جوانان در یافشاری در انتخاب وسیع و روبه افزایش اشکال خود - سازماندهی توسط توده ها، مانند مجمع های عمومی اعتصاب کنندگان، انتخابات ادوکراتیک کمیته های اعتصاب مسؤول در برابر این مجامع عمومی و هم آهنگی محلی، ناحیه ای و ملی آن ها، از هم اکنون ثمره داده و در آینده حتی بارزتر خواهد گردید. طبقه کارگری که با بحران انقلاب آتی در اروپا مواجه خواهد بود با طبقه کارگر دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰ بسیار فرق دارد. نه تنها از لحاظ نیرو، اعتماد بخود، مهارت و فرهنگ بلکه همچنین از نظر علائق، مطالبات، و آگاه -

همیشه متفاوت می باشد و در نتیجه در توانائیش در آزاد کردن خود از دستگاه بورکراتیک و نیل به بالاترین شکل خود - سازماندهی، یعنی شوراهای

تحول سازمان های تروتسکیستی به احزاب انقلابی توده ای کاملاً مرتبط با پیدایش شرایط قدرت دوگانه است، زیرا فقط در چنین شرایطی انتخاب میان راه رفرمیست و انقلابی، دیگر انتخاب میان یک واقعیت فعلی (با تمام مزیت ها و زیانهای شناخته شده آن) و یک تصور نیست (تصور که در عین جذابیتش، اهمیت آنی ندارد)، و در عوض - مسأله عملی تجربه روزمره توده ها تبدیل میشود.

پیدایش دوباره شرایط انقلابی که به "قاعده" انقلابات پرولتاریائی روسیه و آلمان هرچه بیشتر شبیه می گردد، و بر مبنای شوراهای کارگری بنا گردیده، انعکاس ژرفی بر دیگر بخش های انقلاب جهانی خواهد داشت. این امر در خود کشورهای شبه مستعمره به رشد استقلال طبقاتی سیاسی و سازمانی پرولتاریا کمک خواهد کرد، پایه ایدئولوژی "ائتلاف -

بندی" و تجربیات مله مات استالینیستی را سست می نماید و بدین گونه مخاطرات اعوجاج بورکراتیک و ناسیونالیستی انقلابات در این کشورها را کاهش می دهد. مثال آنگولا از این نظر شاخص می باشد. در حالیکه

بدون تردید این جنبش انقلابی توده های مستعمرات بود که ضربه تعیین کننده را بر دیکتاتوری سالازار - کیتانو وارد آورد و بدین گونه آغاز پروسه تلاش ارتش بورژوازی پرتغال را سبب گشت، پیشروی انقلاب پرتغال بنوبه خود بر پروسه انقلابی آنگولا تأثیر گذاشته، خود - سازماندهی و دفاع از خود را میان پرولتاریای شهری دامن زده، پروسه انقلابی در آنگولا از این لحاظ به بالاترین سطحی که تاکنون در آفریقای سیاه تحصیل گردیده، رسیده است.

تکوین شرایط قدرت دوگانه در کشورهای امپریالیستی اروپا، و حتی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چندین یک از این کشورها، بازتاب عمیقی در دینامیزم انقلابی در ایالات متحده بجا خواهد گذاشت. یکسان دانستن "سوسیالیزم" یا "اختناق" و "استبداد"، با کاهش آزادی سیاسی و فردی توده های وسیع، صرفاً فرآوردی تبلیغاتی امپریالیستی نیست. این یکسان شمردن بهیچوجه در خلال دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰، علیرغم وجود تبلیغات ضد کمونیستی همانند امروزه راسخاً و احتمالاً هیستریک تر باین واضحی مورد قبول پرولتاریای آمریکا نبود. این یکسان دانستن همچنین شرمه استالینیزم و آنچه که توده های آمریکائی راجع به واقعیات سیاسی دولت های کارگری بورکراتیزه شده می دانند،

می باشد. پیدایش یک "نمونه" دولت کارگری و اقتصاد با برنامه خالی از نقیصه های بورکراسی استالینیستی در کشورهای صنعتی، سهم عظیمی در دست یابی پرولتاریای آمریکا به سطح والاتر آگاهی سیاسی طبقاتی خواهد داشت.

بروز انقلاب پرولتاریائی در اروپای کاپیتالیستی همچنین می تواند - اوضاع اتحاد جماهیر شوروی و "دمکراسی های خلق" را درگون سازد. این کشورها توسط بحران فزاینده اجتماعی و سیاسی بارتعاش درآمده - اند، ولی رخوت سیاسی پرولتاریای شوروی مانع اصلی در انسداد تکامل این بحران در جهت انقلاب سیاسی پیروزمندانه می باشد، انقلابی که دست آورد های اکثر را حفظ و تقویت نموده، راه را بسوی تکامل سریع بین المللی یک جامعه سوسیالیستی بدون اختناق یا نابرابری اجتماعی خواهد گشود. و فقدان یک چشم انداز جامع سیاسی بنوبه خود مانع عمده ای در راه سیاسی گشتن پرولتاریای شوروی می باشد.

پرولتاریای شوروی از حکومت بورکراسی روی گردان است. هیچ تمایلی به بازگشت سرمایه داری ندارد و بحران فعلی سرمایه داری، با ۱۷ میلیون بیکار در کشورهای امپریالیستی، عقیده کارگران شوروی را تغییر نخواهد داد. آنان ازین رویه زندگی خصوصی پناه برده اند، و گاه - بگاه در دفاع از منافع آنی خود می کوشند. پیشروی انقلابی در اروپای کاپیتالیستی، تصویر سوسیالیزم را از بی اعتباری ای که دیکتاتوری بورکراسی برگرد آن انباشته می رهند و با ایجاد راه ملموسی در مقابل بلا - تکلیفی "دیکتاتوری بورکراتیک یا استقرار مجدد سرمایه داری" سیاسی گشتن مجدد پرولتاریای شوروی را تسریع نموده، از هرگونه مداخله جدید ضد انقلابی کرملین در اروپای شرقی از نوعی که انقلابات مجارستان و چکسلواکی را درهم کوبید، مانعت بعمل آورده، و پیروزی انقلاب سیاسی را در "دمکراسی های خلق" و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تهبیح خواهد نمود.

اروپا در آستانه شوراهای کارگری، دنیا در آستانه یک جهش نوین بسوی انقلاب بین المللی، بین الملل چهارم در آستانه احزاب انقلابی توده ای در چندین کشور - چنین است موقعیت انقلابیون، که توسط انقلاب ویتنام تقویت گردیده است. بگذارید این فرصت را که تا ابد با ما نخواهد ماند، غنیمت شماریم.

ارنست مندل

بیبست ژوئیه ۱۹۷۵